

وحشی‌گری و امید

برگردان آزاد از مقاله

پیربریکمون در سایت آدن

گروه پویا - بلژیک

بیان ساختار بنیادین جهان با عددها به نسبت ساده است: ۲۰ درصد ثروتمندان به تقریب ۸۰ درصد درآمد دنیا را به خود اختصاص داده‌اند و ۸۰ درصد بقیه ۲۰ درصد آن را در اختیار دارند که از این تعداد اخیر، فقیرترینشان، مالک تنها ۱/۴ درصد آن درآمد هستند. دنیایی این چنین نابرابر، نمی‌تواند دنیای صلح و آرامش باشد. البته می‌توان شعار داد «برای نفت خون ندهیم»^۱، اما نفت و خون از مدت‌ها پیش با هم جریان دارند. از خیانت فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها به دنیای عرب به‌هنگام فروپاشی امپراتوری عثمانی از سال ۱۹۱۷ گرفته تا طی جنگ کنونی و پشتیبانی دایمی از عربستان سعودی و اسرائیل، جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ و تحریم تحمیل شده به عراق یا پشتیبانی از آن طی جنگ ایران و عراق، نفت همواره بر ارکان سیاست غرب تسلط داشته و موجب ریختن خون‌های بسیاری شده است. در سال ۱۹۴۵ وزارت کشور آمریکا ذخیره‌ی نفتی عربستان سعودی را به مثابه‌ی «منبع چشم‌گیری از قدرت استراتژیکی» و «بزرگ‌ترین ارزش مادی تاریخ جهان» توصیف کرد.^۲ امروز اما، آمریکایی‌ها صداقت سابق را ندارند و این‌گونه وانمود می‌کنند که در جست و جوی به‌دست آوردن نفت عراق نیستند. با وجود این، نظامیان آن‌ها وزارت نفت عراق را از دسترس غارت‌گران دور نگه داشتند ولی وزارت آب، بیمارستان‌ها و گنجینه‌های باستان‌شناسی از دسترس آنان در امان نماند. عمل غارت کردن - که غیرقابل پیش‌بینی است - البته برای کاهش روحیه‌ی مقاومت مردم یک کشور فتح شده و ایجاد تفرقه میان آنان فرصتی است استثنایی تا آنان را به‌نیاز به یک مشت آهنین

۱. اشاره به شعار ضدجنگ عراق که به‌وسیله‌ی میلیون‌ها انسان مخالف با جنگ عراق طی تظاهرات حمل

می‌شد (مترجم).

۲. نوام چامسکی: «مثلث مختوم» صفحه‌ی ۱۷ تا ۲۰.

جهت برقراری نظم و قانون قانع کند.

امروز دیگر همگان از وقوع یک امر خوشحال هستند و آن هم پایان خودکامه‌ای وحشتناک به نام صدام حسین است. توگویی که موافق و مخالف جنگ در عراق یک صدا می‌پذیرند که پنتاگون دست‌کم هدف خود را به‌خوبی انتخاب کرده است. در برابر چنین توافقی همگانی، می‌توانیم تنها یک نکته را یادآوری کنیم: در پویه‌ی مبارزه برای آزادی خود، جهان سوم تنها فرآورده‌هایی مانند صدام حسین بیرون نداده است. هوشی مینه، مائوتسه دون، چوئن لای، گاندی، نهره، مارتین لوترکینگ و مالکوم ایکس، ناصر و مصدق نخست‌وزیر ایران که به‌وسیله‌ی سیا در سال ۱۹۵۳ سرنگون شد و سرنگونی او دیکتاتوری به نام شاه و پس از او نظام آیت‌الله‌ها را در پی داشت. در سال ۱۹۴۵، آربنز نیز در گواتمالا به‌وسیله‌ی همان سیا سرنگون شد. در سال ۱۹۶۰ لومومبا در کنگو با صلاح‌دید بلژیکی‌ها و آمریکایی‌ها به‌قتل رسید.^۱ در سال ۱۹۶۵ گولار در برزیل با کودتای آمریکایی برکنار شد و در همان سال، خوان بوش در جمهوری دومینکن و سوکارنو در اندونزی به‌وسیله‌ی سیا سرنگون شدند. بن بلا در الجزیره و بن بارکا در مراکش، سان‌دینیست‌ها و دیگران. در اروپا نیز کسانی مانند اولوف پالمه‌ی سوئدی، از نادر پشتیبانان جهان سوم، یا اوتلو کاروالو در پرتغال نیز در همان راستا فعالیت می‌کردند. همه‌ی این افراد که اصلاح‌طلب یا انقلابی، سوسیالیست یا ملی‌گرا، طرفدار روش‌های خشونت‌آمیز یا مخالف آن بودند، غرب آنان را مانند صدام حسین سرنگون کرد، به‌کشورشان تجاوز کرد و آنان را به‌عنوان جنایتکار و تروریست به‌دنیا معرفی کرد به‌زندان‌شان افکند یا آنان را به‌قتل رساند. بی‌شک ماندلا امروز قهرمان است ولی هرگز نباید فراموش کرد که وی ۲۷ سال از عمرش را با نظر سیا در زندان گذراند.

هنگامی که جهان سوم تلاش می‌کند خود را به‌کمک روش‌های صلح‌جویانه و دمکراتیک آزاد سازد، مانند فلسطینی‌ها در دوره‌ی آسلو، آئنده، سان‌دینیست‌ها یا امروز هوگو چاورز در ونزوئلا، زمین‌های آنان را می‌دزدند و آنان را به‌هزار و یک صورت سرنگون می‌کنند. و هنگامی که شورش‌های جهان سوم به‌صورت خشونت‌آمیز صورت می‌گیرد، حال یا فیدل کاسترو باشد یا داوطلبان مرگ فلسطینی، ماشین‌گول پیکر رسانه‌ها به‌حرکت درمی‌آید تا از آنان هیولا بسازد تا بشر دوستان غربی بتوانند فریادهای انزجار خود را سر دهند.

۱. دوبوف: «جنگ و اقتصاد». تفاسیر زدنت. ۱۳ آوریل ۲۰۰۳.

شاید بد نباشد یک بار برای همیشه ستمگران غربی به ستم‌دیدگان جهان سوم گوشزد کنند که چه نوع سلاحی را آنان حق دارند برای دفاع از خود به کار برند...

این جنگ علیه عراق، با تمام فجایع آن، در واقع جنگ ثروتمندان علیه تهی‌دستان بوده است. نخست این که پیش از تهاجم به عراق، این کشور را از تمام سلاح‌هایی مانند پدافند هوایی یا هواپیماهای جنگی، که می‌توانست به مهاجمان صدمه زنده پاک کردند. عراق بازرسی و تخریب موشک‌های خود را جهت قانع کردن افکار عمومی جهانی، که به وسیله‌ی رسانه‌های غربی کنترل می‌شود، پذیرفت. سپس ناگهان کشف شد که سرانجام چیزهایی به نام حقوق بین‌المللی و کنوانسیون ژنو برای رفتار با نادر زندانیان انگلیسی - آمریکایی وجود دارد. ولی نه برای زندانیان افغانی که به اردوگاه گوانتانامو فرستاده شده‌اند. و نه همچنین برای فداییان عربی که به یاری برادران عراقی خود شتافتند و بنابراین، برخلاف ارتش‌های مهاجم، غیرقانونی هستند. سرانجام همان رسانه‌ها تصاویر صحنه‌های غارت‌های انجام شده به وسیله‌ی تهی‌دستان را نشان می‌دهند ولی خبری درباره‌ی غارت انجام شده به وسیله‌ی ثروتمندان یا بالا کشیدن دو میلیارد دلار از سرمایه‌های عراقی‌ها در آمریکا در چارچوب «عمل میهن دوستانه‌ی» آمریکا که جهت بازسازی آن‌چه آمریکا در عراق تخریب کرده است به کار می‌رود به گوش نمی‌رسد. وانگهی درباره‌ی بازسازی عراق بی‌وقفه گفت و گو می‌شود ولی درباره‌ی بازسازی افغانستان که جنگ آن ۱۳ میلیارد دلار هزینه برداشت و برای آن کنگره، آمریکا تنها ۳۰۰ میلیون دلار (یعنی اندکی بیش از ۲ درصد هزینه‌ی جنگ) اختصاص داده است. خبری درز نمی‌کند.^۱

همه‌ی بهانه‌ها برای توجیه این جنگ نقش بر آب شدند. حتا اگر فردا اعلام شود که سلاح‌های کشتار جمعی در عراق پیدا شده، هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که این سلاح‌ها، مانند بسیاری از مدارک کاذب دیگری که پیش از جنگ ارائه شده واقعی هستند. به هر حال مشکل بتوان درک کرد که صرف داشتن اسلحه برای نظامی که آن‌ها را به کار نمی‌برد و آن هم درست در زمانی که در حال فروپاشی است می‌تواند خطرآفرین باشد.

واپسین بهانه، مساله‌ی دمکراسی است که امروزه افیون واقعی روشنفکران جنگ طلب است. موضع رسمی دولت‌های اروپایی مخالف جنگ و رسانه‌های آن‌ها نیز به تقریب یکسان بود: آن‌ها می‌پذیرند که این یک تهاجم واقعی، غیرقانونی و غیرمجاز بود ولی خوب، مایل بودند که

۱. بوب هربرت: «چه کسی از این جنگ سود می‌برد؟»، ۱۱ آوریل ۲۰۰۳.

جنگ موفقیت‌آمیز باشد و هرچه زودتر به پایان برسد. هر نوع پایان دیگر برای «دموکراسی» فاجعه‌آفرین می‌بود. شاید اکنون بهترین زمان برای طرح چند پرسش درباره‌ی این مفهوم باشد. یک آن خود را به‌جای ناظران در دنیای عرب قرار دهیم که جوامع غرب را از بیرون می‌نگرند و دموکراسی موجود در آن را مورد قضاوت قرار می‌دهند. آیا آنان می‌توانند کشتی نسبت به‌نظامی داشته باشند که افرادی مانند جورج شولتز وزیر کشور ریگان یا دیک چنی و ریچارد پرل را در قدرت قرار می‌دهد که برای شرکت‌هایی مانند بتچل و هالی برتون کار می‌کنند؟ شرکت‌هایی که به‌طور مستقیم از بازسازی کشوری که با سرسختی و عناد ویران کردند، سود می‌برند.^۱ آیا آن ناظران زیر تاثیر آزادی مطبوعاتی قرار می‌گیرند که بیش از پیش در دست چند تن تمرکز یافته و موفق شده ۴۰ یا ۵۰ درصد از آمریکاییان را قانع کند که عراق به‌طور مستقیم در رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دخالت داشته است؟

اگر ناظران موردنظر، ضد نژادپرستی باشند، درباره‌ی گفته‌های توماس فریدمن یکی از بزرگ‌ترین روزنامه‌نگاران آمریکایی چه باید بیندیشند که با خلاصه کردن واکنش‌های پیامد ۱۱ سپتامبر و هم‌چنین عملیات اسراییلی‌ها در جنین می‌گفت: «ما، شما دنیای عرب را مدت‌های زیاد تنها گذاشتیم و شما با آتش‌بازی کردید. شما ما را سوزانیدید. به‌همین دلیل ما هم شما را راحت نخواهیم گذاشت.» و می‌افزاید که می‌تواند نام ۲۵ روشنفکر نئو محافظه‌کار را که در نزدیکی دفتر کار او قرار دارند ذکر کند که اگر آن‌ها را یک سال و نیم پیش به‌جزیره‌ای متروک فرستاده بودند، این جنگ صورت نمی‌گرفت.^۲ و آیا ناظران مازیر تاثیر ژنرال گاردنر که از سوی بوش برای فرماندهی «موقت» در عراق منسوب شده بود قرار خواهند گرفت که نامه‌ای را امضا کرده است که در آن از سویی به‌تمجید اسراییل جهت خویشتن داری تحسین انگیزاش پرداخته است و از دیگر سو، فلسطینیان را جهت سوء استفاده از شهدای اجتناب‌ناپذیر غیرنظامی در تبلیغات خود ملامت می‌کند؟^۳

هر اندیشه‌ای را، هر اندازه هم که خوب باشد، مانند دموکراسی یا سوسیالیسم، که در نظر بگیریم، اگر آن را برای مدتی به‌اندازه‌ی کافی طولانی به‌صورت ریاکارانه نشان دهیم، می‌توانیم آن را بی‌اعتبار کنیم. غرب می‌خواهد در عراق انتخابات صورت گیرد؟ باشد. ولی

۱. «بار سفید پوستان» در روزنامه اسراییلی هارتس ۱۷ آوریل ۲۰۰۳.

۲. الکس ماسی: «خشم ناشی از موضع فرماندار گاردنر طرفدار اسراییل». ۱۰ آوریل ۲۰۰۳ اسکات من.

۳. مقاله‌ی «لومومبا، فرزندی از تبار خلق» چیستا سال ۸۱ و ۸۲ شماره‌ی ۱۹۶ و ۱۹۷ - دیده شود.

برای چه جنگی را در عراق برای صورت دادن انتخابات برپا کنیم در حالی که در کشورهای دیگر هم سو با غرب مانند مصر چنین انتخاباتی صورت نمی‌گیرد؟ آیا انتخابات در افغانستان صورت گرفته است؟ نه؛ چنین امری در کشوری که به زحمت وجود دارد امکان‌پذیر نیست. این امر که انتخابات در جهان عرب برای آمریکاییان خالی از خطر نیست به آسانی قابل درک است. چنانچه این انتخابات در کشورهایمانند الجزیره، ترکیه یا پاکستان صورت گرفته باشد می‌توان به بررسی نتایج آن پرداخت آن استدلالی که در جهان عرب - مسلمان در حال حاضر رایج است این است که: اگر ملی‌گرایی عربی - غیرمذهبی در برابر غرب شکست خورده است درست به این خاطر است که غیرمذهبی بوده است. خداوند تنها هنگامی به یاری معتقدان می‌شتابد که آنان اعتقاد واقعی داشته باشند. آینده به‌نخبگان فاسد و طرفدار غرب (یا طرفدار اسرائیل) تعلق ندارد بلکه از آن اسلام سیاسی است.» برای تمام کسانی که هنوز درباره‌ی مداخله‌ی خدایان در زندگی انسان‌ها شک می‌کنند و نمی‌پذیرند که آنان به یاری انسان‌ها می‌آیند این تغییر و تکامل تنها می‌تواند مترادف یک پسرفت عظیم باشد. مستقل از اشتباه‌ها یا جنایت‌های صورت گرفته، ملی‌گرایان عرب همانند کمونیست‌ها تلاش می‌کردند به یاری دگرگونی‌های اجتماعی و نه به وسیله‌ی دعا و ثنا، کره‌ی زمین، این دره‌ی سرشک را بهبود بخشند.

هنگامی که ما امروز شاهد فرورفتن عراق در ظلمت شب استعمارگران هستیم، به سختی می‌توان خوش‌بین باقی ماند. با وجود این اگر با یک‌دیگر تاریخ دراز مدت‌تری از بشریت را ورق بزنیم در می‌یابیم که در اوایل سده‌ی بیستم، تمام آفریقا و بخشی از آسیا در دست قدرت‌های اروپایی بوده است. در شانگهای، انگلیسی‌ها می‌توانستند به‌خود اجازه دهند ورود به پارک‌ها را برای «سگ‌ها و چینی‌ها» قدغن کنند. امپراتوری‌های روس، چین و عثمانی در برابر مداخله‌های غرب ناتوان بودند. آمریکای لاتین باز هم بیش‌تر از امروز مورد تجاوز قرار می‌گرفت. اگر همه چیز تغییر نکرده ولی دست‌کم استعمار (به‌جز در مورد فلسطین) به‌بهای میلیون‌ها کشته، به‌زباله‌دان تاریخ افکنده شده است. این پیروزی، بیش از شکست فاشیسم، بی‌شک بزرگ‌ترین دست‌آورد بشریت در سده‌ی بیستم بوده است. یکی از دلایل عمیق بدبینی پسامدرنی که گریبان‌گیر بسیاری از روشنفکران غرب شده است این است که در نظر آنان، اگر پیشرفتی برای بشریت وجود داشته است ناشی از شکست‌های غرب و از بند رسته شدن‌کُند خلق‌های مستعمرات بوده است. کسانی که قصد دارند نظام استعماری را از نو در عراق برپا کنند (راستی چه جای‌گزینی را می‌توانند در سر داشته باشند؟) حتا اگر آن گونه‌ای که انگلیسی‌ها می‌گویند، دارای ظاهری عربی باشد، رویایی

بیش را در سر نمی‌پرورانند.

در سال ۱۹۹۱ با فروپاشی اتحاد شوروی، این دوست و حامی خلق‌های از بند رسته، به نظر می‌رسید که جهان سوم بار دیگر به‌زانو در خواهد آمد. انتظار می‌رفت که مقاومت خلق فلسطین تلقی کرد یا مکانیسم وام‌دار بودن کشورهای جهان سوم را در خدمت سرقت غول‌آسای مواد اولیه و صنعت این کشورها به‌کار گرفت. با همه‌ی این‌ها، امید در حال حرکت از اردوگاهی به‌اردوگاه دیگر است. اسرائیلی‌ها را با زور از جنوب لبنان بیرون راندند. آمریکاییان نیز به‌همان ترتیب مجبور به تخلیه‌ی سومالی و بیروت شدند. کنترلشان بر افغانستان بسیار شکننده است. فلسطینی‌ها قهرمانانه از خود در چنین دفاع کردند. هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوان تصور کرد مقاومت عراقی‌ها به‌هر شکلی که باشد، پایان پذیرفته است. در آمریکای لاتین، تمایلات نئولیبرالی امپریالیسم به‌پایان رسیده و زهوار سیستم استعمار نو در رفته است. روشنفکران لیبرال دیگر به‌ما نخواهند گفت نظام پیشنهادی‌شان برای هزار سال آینده پابرجا خواهد بود. آنان در حال از دست دادن کنترل خود هستند و با جای‌گزین کردن فحش و ناسزا به‌جای دلیل و مدرک، مخالفان خود را به‌ضد آمریکایی و ضد یهود بودن متهم می‌کنند.

جنبش بدیل جهانی شدن، نه تنها در برابر سرمایه‌داری لگام گسیخته بلکه در برابر آنچه که می‌توان پدیده‌ی آمریکای لاتین شدن دنیا نامید، مقاومت می‌کند. سرمایه‌داری لجام گسیخته به‌این معنا است که از سویی، آمریکا را به‌عنوان مرکز امپراتروی به‌جای اروپا قرار داده و از دیگر (و افزون بر آن، دزدیدن مغزهای کشورهای جهان سوم که بتواند جای‌گزین کمبودهای نظام آموزشی غرب شود) ادامه یابد. این چپاول از طریق خودمختاری سیاسی رسمی و نمایندگی همبسته عملیات سرکوبگرانه صورت می‌گیرد. در چنین جهانی نه می‌تواند صلح وجود داشته باشد و نه دموکراسی واقعی که لازمه‌ی آن، دست‌کم وجود یک حاکمیت ملی است. مبارزه‌ی صادقانه برای دموکراسی و نظام‌های غیرمذهبی در کشورهای جهان سوم از مبارزه با امپریالیسم در کشورهای غربی جدا نیست. آمریکاییان مدت زیادی برای دست‌یابی به‌عراقی بدون صدام حسین کار کردند. دست در دست یک‌دیگر ما هم برای دنیایی بدون بوش تلاش می‌کنیم.^۱

۱. مقاله آروند هاتی روی «رویاری با امپریالیسم» لوموند دیپلماتیک به‌زبان فارسی. مارس ۲۰۰۳

دیده شود.